

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

ایشان مرحوم نائینی مثل بقیه متعرض این شده اند که اما در بین واجب نفسی و غیره، اگر در آن امر شد که واجب، واجب نفسی است یا غیره مقتضای قاعده چیست؟ عرض کردیم در اصول متأخر شیعه، ابتداءً اصل لفظی را حساب می کنند اگر اصل لفظی نبود، نوبت به اصل عملی می رسد. یعنی به هر حال سعی می کنند جواب مسئله داده بشود، به هر حالی داده بشود. اگر با استظهار از لسان دلیل نشد، با یک اصل عملی که وظیفه عملی است با آن بیان بشود. پس مسئله بی جواب نمی ماند، به هر حال جواب داده می شود.

در مقام اول که من ظاهراً بهترین راهش این باشد که تقریباً کل عبارات ایشان را بخوانم، رضوان الله تعالی علیه، بعد مناقشات بشود. به طور کلی، عرض کردم دیروز مطلبی را، این جور بحث هایی که ایشان الان می خواهند انجام بدهند، من از اول این نکته را عرض بکنم: می خواهند اثبات اطلاق بکنند، دنبال اثبات اطلاق در مسئله هستند و طبعاً اولاً عرض کردیم، مراد ایشان از اطلاق در این جا، اطلاق تصدیقی است. اصولاً در کتب اصحاب غالباً لما اطلاق اخذ می شود، گفته می شود، اطلاق تصدیقی است. اطلاق تصدیقی نیاز به اجراء مقدمات حکمت دارد که مقدمات حکمت جاری بشود و با اجراء مقدمات حکمت، اثبات اطلاق می شود. البته بعداً معروف شده که اطلاق یا شمولی است یا بدلی، عرض کردیم این مطلب روشن نیست، سابقاً هم گذشت.

عرض شد به اینکه ایشان می خواهند اثبات اطلاق بکنند. آن چه که در این جا مطرح نظر است که مثلاً اثبات بکنند که مقدمات حکمت، این اقتضاء را دارد، در بحثی که ایشان، نزدیک دو صفحه این بحث را دارند، بلکه بیشتر، نزدیک شاید مثلاً در نزدیک دو صفحه این بحث را دارند، در این بحثی که کرده اند، و دیگران هم همین طور، اختصاص به مرحوم نائینی ندارد، اصولاً با فرض که اگر فرض بکنیم این طور، اگر فرض بکنیم این طور دلیل، آن وقت دو تا مطلب را در نظر گرفته اند، یکی خود آن وجوب که مراد از وجوب در این جا عرض کردم، وجوب غیره است، یکی هم آن غیر. آن غیر یعنی آن ذی المقدمه، آن چیزی که این وجوب برای آن هست. کلمه وجوب و غیر به کار می برند. می خواهند ببینند آیا دلیل وجوب یا دلیل غیر اطلاق دارد یا نه؟ لذا ایشان فرض می کنند، اگر فرض این جا؛ یکی از مشکلات بحث های اصولی ما متأسفانه همین است. یعنی چون مکرر گفته شده، در کلمات دیگران هم آمده. یعنی به جای اینکه مثلاً یک مثال واقعی بزنند، فرض کنید دو تا روایت بیاورند یا آیه بیاورند که این وجود آیه و روایت منشأ این مشکل شده. این غالباً نیست، یعنی غالباً فرض است.

و من عرض کردم کراراً، مراراً فرض تصور است، اصلاً تصدیق نیست. اگر این جور باشد، خب خب به چه درد کار ما می خورد؛ خصوصاً که اصول جزو علوم به اصطلاح امروز ما کاربردی است، یا اصطلاحاً علم آلی است به اصطلاح قدیمی تر. لکن علم آلی خاص است. در واقع، منطق علم آلی عام آوردند، اصول علم آلی خاص، اصطلاح قدیمی ها. مراد از آلی خاص، یعنی علمی است که به درد فقه می خورد، فقط استنباط فقه می خورد. در بقیه علوم کاربرد ندارد، به خلاف حالا منطق. حالا آن درست هست یا نه، آن بحث دیگری است.

لذا این جور بحث کرده اند و فرض کرده اند، اگر فرض کنیم این طور باشد، فرض کنیم؛ این ها مجرد فرض است، یعنی متأسفانه در کتب اصولی ما این کار زیاد شده. و لکن بحث در جایی است که مثلاً فرض کنیم به اینکه واقعیت پیدا بکند، یعنی بیاییم ببینیم مثلاً روایتی هست در این روایت شأنی که در پیش می آید که آیا واجب نفسی است یا واجب غیر است. این جور بحثی را غالباً انجام نمی دهند. این یک نکته که در نظر بگیرید.

یک نکته دیگر اینکه در این موارد، چون زیربنای تفکرشان فهم عرفی است، عرف عام؛ در مثل مسئله واجب نفسی و غیره یک نکته ای هست که گاهی اوقات یک مطلب ممکن است واجب غیر باشد، لکن تعبیرش تعبیر واجب نفسی است. یعنی بعبارة آخری، اینکه ایشان فرض می کند مقدمات حکمت را، در مثل نفسی و غیره فرض خلی مشکل است، فرض نفسی و غیره در امر عرفی بسیار مشکل است. چون در امور عرفی اعتماد بر یک مقدار از قرائن حالیه و سیاقیه می شود، این ها ثبتش در امر در کتب علمی که بخواهد ضابطه علمی بیان بکند خیلی مشکل است. لذا اجراء مقدمات حکمت، خواهی نخواهی با مشکل روبرو می شود. درست است می گویند عدم قرینه، عدم قرینه لفظی می شود، آسان، این مشکل ندارد، قرینه لفظی نمی آید، اما آن قرائن حال و سیاق، چون امر عرفی ضبطی ندارد، کنترل ندارد، قابل حساب نیست، لذا نمی شود بگوییم مثلاً مقدمات حکمت در اینجا جاری شده. به خاطر این مشکلی که با آن برخورد می کنیم. و مشکلات دیگر هم دارد که ان شاء الله حالا من مطلب ایشان را، به هر حال اولاً مطلب خود ایشان را می خوانیم تا برسیم.

«فمَجْمَلُ الْقَوْلِ فِيهِ: هُوَ أَنَّ الْوَجُوبَ الْغَيْرِي لَمَّا كَانَ وَجُوبَهُ مَتَرَشَّحاً»، اگر اشکالاتی داریم، فقط الآن روی کلمات و موردی بحث کلی را بعد مطرح می کنیم، «مَتَرَشَّحاً مِنْ وَجُوبِ الْغَيْرِ»، عرض کردیم کراراً مراراً در اعتبارات قانونی ترشح معنا ندارد، ترشح، اعتبار، این جعل می خواهد، اعتبار می خواهد ترشح بکند، وجوب ترشح بکند، یا اراده ترشح بکند، در اراده تشریعی، تکوینی ممکن است به لوازم اش، اما در اراده تشریعی این طور نیست.

«كَانَ وَجُوبُهُ مُشْرُوطاً بِوَجُوبِ الْغَيْرِ»، این مراد از غیر در این جا همان ذی المقدمه است، که این مقدمه آن باشد. عرض کردم کلمه غیر را ایشان به کار می برد، مرادش چیست، وجوب هم می گوید مرادش چیست. وجوب یعنی وجوب مقدمه، غیر یعنی ذی المقدمه. «كَمَا أَنَّ وَجُوبَ الْغَيْرِ»، غیر

هم در اینجا معلوم شد ذل «یکون مشروطاً بالواجب الغیری»، خب مثلاً فرض کنید گفت: برو گوشت بخر، خریدن گوشت مشروط است به اینکه بازار برود. اگر بازار رفتن هم بخواهد واجب بشود، ببینید وجوبش، این جا وجوبش، وجوبش مشروط است به این است که گوشت خریدن واجب باشد، اگر گوشت خریدن واجب باشد این باید برود بازار، دقت کردید؟ این مثالی که من می‌زنم عرفی است، لکن این مثال‌های عرفی در روایات تطبیق می‌شود یا نه، آن بحث دیگری است، مشکل کار این جا است. روشن شد؟

«كما أنَّ وجود الغير»، این جا وجود غیر، یعنی وجود گوشت خریدن «یکون مشروطاً بالواجب الغیری» که رفتن به بازار یعنی ببخشید، واجب غیری یعنی گوشت خریدن، یعنی بازار رفتن، وجوبش مشروط است به اینکه گوشت خریدن واجب باشد، اگر گوشت خریدن واجب نباشد، خب لازم نیست بازار برود.

«یکون مشروطاً بالواجب الغیری، فیکون وجوب الغير من المقدمات الوجودية»، وجوب غیر یعنی وجوب گوشت خریدن، «من المقدمات الوجودية للواجب الغیری» که همان رفتن بازار باشد، اینجا مثال بنیم رفتن به بازار، «ووجود الواجب الغیری من المقدمات الوجودية»، واجب غیری یعنی گوشت خریدن، «من المقدمات الوجودية»، اینجا وجودیه نوشته به نظرم باید وجوبیه باشد، «لذلك الغير»، باز مثلاً، «مثلاً کون وجوب الوضوء مشروطاً بوجوب الصلاة»، که البته ببینید، «مثلاً» می‌گوید، این مثلاً گفتن، این فرض است. مشکل کار این است، یعنی مشکل این اباحت، بحث از نظر علمی این بحث علمی نیست، من تند تند می‌خواهم بخوانم برای اینکه عبارت حل بشود برایتان، این بحث علمی نیست. چون مثلاً و عرفاً، این ها حل مشکل نمی‌کند و توضیح بیشتری عرض می‌کنم.

«مثلاً وجوب الوضوء»، بله، «مثلاً وجوب الوضوء یکون مشروطاً بوجوب الصلاة ویکون نفس الصلاة مشروطاً بوجوب الوضوء»، بله، «فالوضوء بالنسبة إلى الصلاة تكون من قيود المادّة»، خب با اصطلاح به کار برده‌اند، وضوء از یعنی قیود الماده، مراد از ماده خود صلاة است نه وجوبش. چون عرض کردیم وقتی می‌گوید «صلّ»، یک ماده دارد یک هیئت دارد. ماده‌اش که صلاة است، البته ایشان تعبیر به ماده کرده، من عرض کردم این اصطلاحات را انسان فراموش نکند، البته یک بار علمی هم دارد، نه اینکه مجرد اصطلاح باشد، مثلاً وقتی می‌گوید «صلّ» خود صلاة، خود صلاة، گاهی تعبیر به ماده می‌کند مرحوم میرزای نائینی، گاهی تعبیر متعلق می‌کند. چون وجوب به آن تعلق پیدا کرده. لکن در اصطلاحات غیر نائینی گاهی هم به آن موضوع می‌گویند، صلاة را موضوع می‌گویند. لکن نائینی صلاة را موضوع نمی‌گوید.

اگر گفت «أکرم»، اکرام را ماده یا متعلق می‌داند، موضوع نمی‌گوید. «أکرم العلماء»، علما را موضوع می‌داند. چون عرض کردم مرحوم نائینی یک اثر بار می‌کند و آن اثرش این است که اکرام مطلوب الحصول است، یعنی اکرام را می‌خواهد. اما وقتی گفت «أکرم العلماء»، علما مفروض

الوجود است، علماً مطلوب نیست، یعنی مطلوب ایشان نیست که شما بروید ایجاد عالم بکنید بعد اکرامش بکنید. جزو مطلوب شما نیست، اگر عالم بود يجب اکرامه.

«يكون نفس الصلاة مشروطة»، بله، «بوجود الوضوء، فالوضوء بالنسبة إلى الصلاة يكون من قيود المادّة»، خصوصاً روایت؛ این روایت هم داریم «لا صلاة إلا بطهور»، اصلاً صلاة محقق نمی‌شود، بدون طهور، صلاة محقق نمی‌شود.

«و وجوب الصلاة تكون من قيود الهيئة بالنسبة إلى الوضوء»، یعنی وجوب وضوء واجب نمی‌شود اگر صلاة نباشد. حالا اگر بخواهیم مثال در اینجا بزنیم، مثالی که بخواهیم یک کمی عرفی تر باشد، یک کمی شرعی تر باشد و خیلی فرضی نباشد، فرض کنید کسی در یک اتاقی است که فرض کنید مثلاً آهنی است، نه خاکی هست نه آبی هست، یا مثلاً دیواری هست دور و برش دیوار، هیچی نیست این فاقد الطهورین به اصطلاح، کسی که فاقد الطهورین است، بحثی که دارند آقایان: آیا فاقد الطهورین نماز را بخواند؟ یک. دو، اگر هم نخواند، بعد قضاء بکند بعد از خارج وقت یا نه؟ ببینید در این جا اگر بپاییم بگویم آقا ایشان، مثل اینکه یک روایت داریم این روایت در محاسن برقی آمده، وقتی که انسان می‌رود رختخواب، با لباسش یا با خود فراش تیمم بکند، این برای خواب است فقط. در عروه هم دارد که آثار تیمم ندارد با آن نمی‌شود نماز بخوانی یا مس قرآن بکنی. این برای خواب است. این روایتی است که یک نفر از علمای اهل سنت از امام صادق نقل کرده. این تیمم با لباس خودش، خاکی نیست که با آن تیمم، امکان وضوء هم دارد،

یکی از حضار: کردوس؟

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: کردوس؟

آیت الله مددی: نه، عن، و فی رواية حفص بن غياث، در محاسن برقی.

یکی از حضار: کردوس دارد، محمد بن کردوس.

آیت الله مددی: نه نه، روایت

یکی از حضار: محمد بن کردوس «من بات على وضوء وإن بات على فراشه».

آیت الله مددی: نه، اینکه به لباسش تیمم بکند.

یکی از حضار: آهان، بعدی که می گوید

آیت الله مددی: بله، و فی روایة حفص بن، سند هم ندارد، و فی روایة حفص بن غیاث.

یکی از حضار: «من آوی إلی فراشه»

آیت الله مددی: بله «من آوی إلی فراشه». آوی به اصطلاح متعدی، آوی لازم است. «آوی إلیه أَبْوْیَه» در قرآن دارد.

علی ایّ حال، این روایت در، از حفص بن غیاث نقل شده. خب حالا یک کسی بیاید بگوید این شخصی که اینجا در جایی است که فاقد الطهورین است برای اینکه احتمال دارد نماز واجب باشد، خوب دقت کنید، با همین دیوار یا با همین زمین تیمم بکند. با تراب نیست. دقت می کنید؟ چرا؟ چون نماز، چون داریم «الصلاة» حالا دلیل آوردند گفتند دلیل به اصطلاح دلیل مقید به اصطلاح اطلاق دارد «الصلاة لا تترك بحال». خب در اینجا این شبهه پیش می آید، اگر بخواهد نماز بخواند نماز در آن طهور شرط است. باید دلیل بیاید که این وضوی روی غیر خاک طهور است، این باید دلیل برایش بیاید. دقت کنید. شما می گوید فرض کنید دست به زمین بزنند، تیمم بکنند، رو خاک هم نیست، چون فاقد الطهورین است ایشان. خب این اگر می خواهد نماز، چرا؟ چون می گوید «نماز لا تترك بحال». این کی صدق نمازی می کند؟ چون در ماهیت نماز خوابیده «لا صلاة إلا بطهور»، طهارت در ماهیت صلاة خوابیده. دقت می کنید؟ این باید صدق صلاتی بکند. صدق صلاتی یعنی باید بگوییم صلاة واجب است، صلاة اگر بخواهیم به اطلاق صلاة واجب است، پس بگوییم هر جور هست تیمم بکند، پس چون صلاة واجب است باید بگوییم این تیمم هم درست است. دقت کردید؟

یکی از حضار: حقیقی باشه استاد؟ از باب حقیقی؟

آیت الله مددی: حقیقی؟

یکی از حضار: بله، موضوع حقیقی.

آیت الله مددی: حقیقی یعنی؟

یکی از حضار: نه نه، موضوع حقیقی اگر بفروماید الصلاة لا تترك بحال.

یکی از حضار: شرط حقیقی.

یکی از حضار: آره، مثل السارق و السارقة است، موضوع سازی که نمی خواهد بکند، این لا تترك

آیت الله مددی: خب همین می خواهیم همین را بگوییم. می خواهیم بگوییم که اگر صلاة محقق شد، این تیمم واجب است. و اگر این تیمم محقق شد، نماز محقق می شود. می بینید؟ این می خواهد نائینی معنای نائینی را بگوید. می گوید مثال نزده، این مثال را من خودم اضافه کردم به کلمات ایشان. بگوییم اینکه می گوید من قیود الماده، یعنی قیود الصلاة، عنوان صلاة آن را می گوید من قیود الهیة، یعنی وجوب تیمم. اگر به این تیمم صلاة صدق کرد، تیمم واجب است. اینکه چرا یکی می گوید قیود الهیة، یکی می گوید قیود الماده، می خواهیم برایتان روشن بشود مثالش. اگر گفتیم، کما اینکه در روایت داریم عرض کردم روایتی است که تیمم بکنند با لباس خودش یا با فراش، اینکه خاک نیست. تیمم این تیمم گفتند برای اینکه بات علی وضو صدق بکند.

یکی از حضار: بالدثار ثیابه...

آیت الله مددی: بله، بالدثار، دثار ثیاب خودش. آن به اصطلاح لباس بیرونی، همان لباسی که با آن خوابیده با آن لباس به اصطلاح، دثار و شعار، دو تا نوع لباس است. دثار ثیابه، با لباس های خودش تیمم بکند. بگوییم چطور تیمم در وقت خواب با لباس های خودش است؟ اینجا هم که در اتاقی محبوس است که آهنی است یا اصلاً خاک وجود ندارد، به همین در و دیوار تیمم بکند، بر روی آهن تیمم بکند.

خب این نکته اش این می شود، اگر می خواهد صلاة محقق بشود، باید دلیل داشته باشیم که این تیمم درست است، ثابت است. اگر این تیمم می خواهد امر به آن پیدا بکند که واجب است، باید دلیل داشته باشیم که صلاة درست است. لذا می گوید یکی قیود ماده است، اینکه می گوید قیود ماده و هیئت مرادش این است.

فیکون بله، بالنسبة الى الصلاة يكون من قیود الماده و وجوب الصلاة يكون من قیود الهیة بالنسبة الى الوضوء. بله، بالمعنى المتقدم من تقييد به اصطلاح هیئت. البته عرض کردیم این بحث تقييد هیئت و ماده در مفهوم شرط بیشتر می گوییم.

«بحیث لا يرجع الى تقييد المعنى الحرفي». این «لا يرجع الى تقييد المعنى الحرفي» جواب اشکال مرحوم شیخ انصاری است. معروف است، البته عرض کردیم یکی از مواردی است که گفته شده. مرحوم تقریرات رحمت الله علیه، که از فضلا بوده و بعد در تهران از علمای بزرگ تهران بوده ایشان، این تقریرات را دقیق ننوشت. علی ما فی التقریرات، تقریرات به حسب علم ما البته، اولین تقریراتی هم که داریم متعلق به شیخ انصاری است، قبل از ایشان تقریرات نداریم. اولین کسانی که تقریرات نوشتند، مرحوم آقا بزرگ هم دارد در الذریعة. تقریرات مرحوم شیخ انصاری در صلاة، در ببخشید وضو. یک تقریراتی از ایشان هم در قضا هست که به مرحوم آشتیانی، گاهی هم نوشتند قضای آشتیانی، مرحوم آقای شیخ محمد حسن آشتیانی.

.....

علی ایّ حال ایشان «بحیث لا یرجع» اشاره به آن است. چون مرحوم شیخ می گوید «ان جاء کزید فاکرمه» این شرط، قید ماده است برای اکرام، قید هیئت نیست. من دیروز توضیح دادم که به نظر علما قید هیئت است. هیئت یعنی وجوب، وجوب مقید است به آمدن زید. این قید، قید هیئت است، قید ماده نیست. این توضیحاتش را دیروز عرض کردیم. از شیخ انصاری در این تقریرات نقل شده چون گفته نمی شود تقييد هیئت، چون هیئت معنای حرفی است، چون معنای حرفی است، قید به چون معنای حرفی جزئی است، تقييد معنای حرفی درست نیست. لذا باید قید متعلق به ماده باشد. ماده چیست؟ اکرام. اکرام معنای اسمی است، آن تقييدش معقول است. اکرامی که مشروط است به آمدن زید، این اکرام واجب است. قید به اکرام می خورد نه به هیئت می خورد.

این جوابش گذشت و ما هم توضیحاتش را دادیم که مطلبی اگر مطلب متعلق به شیخ باشد قدس الله نفسه. البته اصحاب روی مبانی مختلفی که در معنای حرفی دارند، اصحاب متأخر ما، جواب دادند که جواب هایش هم گذشته است. لذا ایشان می گوید «بحیث لا یرجع الی تقييد المعنی الحرفی». مراد ایشان از تقييد المعنی الحرفی جواب شیخ انصاری است که هیئت نمی شود مقید بشود، به ذهن ما هیئت مقید است.

«و حیث لا یرجع الشک فی کون الوجوب غیراً الی شکین: احدهما الشک فی تقييد وجوبه، وجوب غیری»، یعنی وضو مثلاً، بازار رفتن، «بوجوب الغیر»، مثلاً گوشت خریدن در مثال ما؛ «و ثانيهما الشک فی تقييد مادّة الغیر به». دو تا. «اذا عرفت ذلك فنقول»، عرض کردم ایشان حالا ما سعی کردیم یک مثال برایتان بزنیم اما این بحث های ایشان فرضی صرف است.

«ان كان هناك اطلاق فی کلی طرفی الغیر، فی کلا الطرفين، الغیر و الوجوب الغیری»، اگر اطلاق در هر دو باشد، «كما اذا كان دليل الوضوء مطلقاً، لم يأخذ الوضوء قيدا لها للصلاة»؛ «و کذا كان دليل اثبات وجوب، الواجب، ایجاب الوضوء مطلقاً، لم یقید وجوبه بالصلاة کما فی قوله تعالی اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم». ظاهراً «اذا کما فی قوله» می خواهد بگوید اینجا مقید است، ظاهراً این طور می خواهد بگوید به عکس است. آخر یک شعری دارد «کورکورانه مرو در کربلا- تا نیفتی چون حسین اندر بلا» می گویند مرادش این است که همیشه که امام حسین نیافتاد، دلیل بر آن طرف است. شما هم کورکورانه مرو؛ مثل امام حسین برو صلوات الله علیه.

«ان لم یقید وجوبه بالصلاة کما فی قوله تعالی اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم» که بله، «حيث ان تقييد تقييد وجوب الوضوء بالصلاة قبل به اصطلاح قبل الصلاة، و لا اشکال فی صحة التمسک بکل من الاطلاقين». ظاهر عبارت ایشان می خواهد بگوید در اینجا ظاهراً وجوب وضو مقید به صلاة است: «اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم». می خواهد بگوید این طور می خواهد بگوید مقید شده است. اگر این جور نباشد، دلیل وضو

اطلاق داشته باشد مثل روایتی که می گوید: «الوضوء نور». روایتی که می گوید «الوضوء نور» اطلاق دارد چه اراده صلا باشد چه نباشد. اطلاق برای دلیل وضو باشد، حالا ایشان مثال نزدند، مثال آن ورش را می زنم. اما اینجا ظاهرش این است که «اذا قمتم الى الصلاة»

البته سابقاً هم عرض کردیم در مباحث متفرقه، این گفته شده «قمتم» یعنی «اذا اردتم»، اصلاً «قمتم» یعنی اراده کردید: «اذا اردتم الصلاة». و بعضی از اهل سنت هم دارند که «اذا اردتم القيام الى الصلاة»، «اردتم» را در تقدیر گرفتند. عرض کردیم این بحث هایی است راجع به این آیه. البته کلاً این آیه مبارکه یکی از آیاتی است که خیلی عطف های مشکل دارد. چون دارد: «اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهکم» کیفیت غسل وضو را فرمودند، «و ان کنتم جنباً فاطهروا»، «و ان کنتم جنباً» حالا مثلاً اینجا به چه مناسبت؟ «و ان کنتم مرضی او علی سفر» چهار تا حالت را ذکر کرده: «و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء»، چهار تا حالت را آورده با بعدش هم، این چهار تا حالت خیلی عجیب و غریب است: «و ان کنتم مرضی او علی سفر» دو حالت است، «و ان کنتم» «و ان جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء» دو تا فعل دیگری است. و لذا در اینکه این عطف ها در اینجا در این آیه مبارکه چطور واقع شده، محل بحث و کلام است.

آنچه که در روایتی ما داریم، علی ما ببالی صحیحه هم هست مال زرار، «اذا قمتم من النوم» دارد «اذا قمتم» نه این معنایی که مرحوم نائینی خیال کرده قیام الى الصلاة است. «قمتم» یعنی «قمتم من النوم» که آیه مبارکه اشعار، دلالت می کند بر حدث بودن نوم. چون اهل سنت عده زیادی شان نوم را حدث نمی دانند. عده شان هم قید زدند که اگر خوابید، افتاد خوابید آن وقت، الی آخره چون عرض کردم یک روایتی دارد از ابن عباس که پیغمبر وضو گرفت و بعد هم خوابید، خرخر پیغمبر هم بلند شد، بعد دوباره بلند شد نماز خواند که خواب را ناقض وضو نمی دانند. علی ای حال، فعلاً وارد این نمی شویم؛ این روایت می گوید که نه، «قمتم» یعنی شما از خواب بیدار شدید. که خود نوم، حدث است. اینجا وضو بگیرید.

البته در این آیه مبارکه کیفیت وضو ذکر شده به نحو اجمال: «فاغسلوا وجوهکم». کیفیت غسل نقل نشده: «و ان کنتم جنباً فاطهروا». کیفیت تیمم هم نقل نشده: «فتیمموا صعيداً طيباً». در آیات بعدی اش آمده که: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه». در مجموع کیفیت وضو و تیمم در قرآن ذکر نشده، کیفیت غسل در قرآن ذکر نشده. در بعضی روایات آمده که عرب جاهلی در جنابت غسل می کرده، برای همین هم کیفیت غسل ذکر نشده. چون در ارتکازشان بود، معلوم بود غسل برایشان چیست. و لذا غسل را طهارت می دانستند. خوب دقت کنید، چون اهل سنت غسل را طهور نمی دانند. می گویند اگر غسل جنابت کردید وضو بگیرید، وضو را طهور می دانند. در روایات ما تمسک شده: «ای وضوء اطهر من الغسل؟» وقتی خداوند می گوید غسل طهارت است، شما دیگر چرا می خواهید وضو بگیرید؟

اما اینکه غسل طهارت است، این آیه مبارکه دارد: «و ان کنتم جنبا فاطهروا». یک آیه دیگر دارد: «و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا». آنجا آنی که جنب را برمی دارد اغتسال است، اینجا اسمش طهارت است، تطهر است. از ضم دو تا آیه معلوم می شود که اغتسال در باب جنابت خودش طهور است. و لذا امام فرمود: «ای وضوء اطهر من الغسل؟» شما دیگر نمی خواهید وضویی داشته باشید که اطهر از غسل باشد. دقت کردید؟ این «ای وضوء اطهر من الغسل» برای این است.

اینکه شیخ طوسی قدس الله سره در تهذیب فرموده الف لام الغسل، عهد ذکری است. آقایان ما مثل آقای خویی مطلق غسل را گرفته اند. نه، شیخ طوسی می گوید عهد ذکری است. «أَيُّ وَضُوءٍ أَطْهَرُ مِنَ الْغُسْلِ» یعنی غسل معهودی که طهور قرار داده شده و آن غسل جنابت است. فقط غسل جنابت، بقیه غسل ها طهور قرار داده نشده، فقط غسل جنابت طهور قرار داشته است. آن وقت این طور معنا می کنند که اگر از خواب بیدار شدید مجرد حالت عادی بود، وضو بگیرید؛ اگر نه از خواب بیدار شدید جنب بودید «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا» عطف به همان «قُمْتُمْ» است «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطْهَرُوا». بعد دو حالت دیگر «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى» نه از خواب بیدار شدید یا مریض هستید یا «عَلَى سَفَرٍ»، این دو، پس اینجا مجموعاً چهار حالت مال قیام از نوم است. اگر از خواب بیدار شدید حالتی نبود، وضو؛ جنابت بود، به اصطلاح غسل؛ اگر مریض بودید یا مسافر بودید بعداً قیدش می آید. این مال «قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ». بعد «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى» «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ» این «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ» را عطف می کنیم به اول آیه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ». آن حالت نوم بود، این دو حالت دیگر: «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» یک حالت، «أَوْ لَا مَسْتَمُ السَّاءِ» که کنایه از آمیزش جنسی باشد. اگر این دو حالت شد، «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» در این چهار تا، «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا». دقت فرمودید؟ این گونه عطف، پس این که ایشان...

یکی از حضار: بنابراین استاد، «إِذَا قُمْتُمْ» را مطلق بگیرید، بعد مقید می شود به...

آیت الله مددی: خب، چون دارد ادامه ؛

ولذا این که مرحوم نائینی می فرمایند اینجا قید دارد «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» وضو بگیرید برای صلاة، این نیست این مطلب ایشان. «إِذَا قُمْتُمْ مِنَ النَّوْمِ» گرفتیم، این نیست. «إِذَا قُمْتُمْ مِنَ النَّوْمِ» یعنی از خواب که بیدار شدید باید وضو بگیرید. دقت فرمودید؟ این نیست که ایشان می فرمایند که اینجا فرموده اند قدس الله سره:

«فلا شك في التمسك، صحة التمسك بكل من الإطلاقين و تكون النتيجة هو الوجوب النفسي للوضوء وعدم، وعدم كونه قيداً لوجود الصلاة فإن إطلاق دليل الوضوء يقتضي الاول و إطلاق دليل الصلاة يقتضي الثاني و الإشكال في التمسك بإطلاق الهيئة في طرف الوضوء إذ الهيئة بوجوبها، بله، من چشم هم گاهی با عینک هم گاهی درست نمی بیند. «لأفراد الطلب و مصاديقه لا لمفهومه»

حالا یک بحث دیگری باز شده به مناسبت، مثل ما که وارد بحث می‌شویم، آیا هیئت طلب، این یک بحثی است که در معنای حرفی، ریشه‌اش در معنای حرفی است. این هیئت افعِل برای چه وضع شده است؟ برای مفهوم طلب یا برای مصادیق طلب؟ ایشان می‌خواهند بفهمند که: «حیث لأن الهيئة موضوعة لأفراد الطلب و مصاديقه لا لمفهومه» برای مفهوم طلب نیست. «فلا معنى للرجوع إلى إطلاق الهيئة كما في التقريرات» اشکال تقریرات این است که به هیئت بر نمی‌گردد.

«ضعیف جداً. و اضعف منه دفع الإشكال بأن الهيئة موضوعة لمفهوم الطلب» جواب داده. «و هو الذي ينشأ في، ينشأ إذ لا معنى لإنشاء المصدق، إلى آخر ما ذكره في الكفاية». نه بحث کفایه درست است نه بحث تقریرات، نه بحثی که مرحوم شیخ فرموده‌اند.

«أما ضعف ما في التقرير، فلأن كون الهيئة موضوعة لمفهوم الطلب أو لمصاديقه أجنبي عما نحن فيه». آن یک بحث دیگری است، ربطی ندارد به مفهوم.

«إذ لا إشكال في ثبوت الواجبات الغيرية في الشريعة فيسأل إن المعنى الحرفي، إن المعنى بأن الشيء بأي مصاديقه يكون واجباً غيرياً؟ و هل يكون الشيء واجباً غيرياً إلا بتقييد وجوبه بالغيره على معنى، هیئت تقيید الجملة بجملة». این دیروز هم من پریروز اشاره کردم توضیح دادم «إن جاءك، إن جاءك زيد فأكرمه» این «أكرمه» را مقید می‌کند به مجيء. یعنی بعبارة اخرى، جواب مقید می‌شود به متلو ادات شرط. کار ادات شرط، خوب دقت کنید، یک مقدار بحث‌ها لغوی است و تحلیل لغوی. کار ادات شرط چیست؟ دو جمله را به هم ربط می‌دهد. این کار ادات، این «جملة بجملة»، این که مراد می‌گوید «جملة بجملة»، مراد ایشان این است. کار ادات شرط این است که جمله‌ی «جاءك زيد» را به جمله‌ی «أكرمه» ربط داده است. کارش این است. حالا بعد می‌گوید: «بتقييد وجوبه على معنى تقييد جملة بجملة على ما تقدم بيانه في الواجب المشروط». عرض کردم این یک مقدار بیشتر در بحث چیز می‌آید، در بحث مفهوم شرط می‌آید. «و بالجملة، الواجب الغيري يكون قسماً من الواجب المشروط. و كما أن إطلاق دليل الحج مثلاً يقتضى عدم وجوبه بالاستطاعة»، البته ما این را قبول داریم که دلیل حج تقييد نخورده است، ایشان قبول ندارند مجموعه، مثلاً، كما این که این مطلب را می‌گوییم، «يكون إطلاق دليل الوضوء يقتضى عدم تقييد وجوبه بمثل إذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ قَتَامُلْ». حالا این مطلبی بوده که ایشان فرموده‌اند، عرض کردم یک توضیح اجمالی عرض کردم که این مطلبی که فرموده‌اند درست نیست.

«و أما ضعف ما في الكفاية، فلأن فلائنه لا معنى لوضع الهيئة لمفهوم الطلب، و لا معنى لإنشاء مفهوم الطلب، بل الهيئة على ما عرفت لم توضع إلا لإيقاع النسبة بين المبدأ و الفاعل بالنسبة الإيقاعية». یک مطلبی را ایشان اینجا می‌گویند. این ببینید دقت کنید. خوب دقت، نمی‌دانم واضح شد؟ اصلاً ایشان می‌گوید این مطلب که هیئت افعِل وضع شده برای مفهوم یا مصداق، اصلاً غلط است این مطلب. این مبنای نائینی است. اصلاً هیئت

وضع برای معنا نشده است، سرش چیست؟ چون نائینی رحمت الله علیه عقیده دارد که اسماء و افعال، خطاری هستند اما حروف ایجاد می‌اند. هیئت هم جزء حروف اند. یعنی حروف وضع نشده اند. حروف وضع برای معنا نیستند، هیئت وضع برای معنا نیست، ایجاد معنا می‌کند. این «بالنسبة الإيقاعية» که می‌گوید، مراد ایشان این است. یک مبنایی است که مرحوم نائینی دارند، قدس الله سره، این مبنای خود، ولذا ایشان هم با شیخ مخالف است هم با صاحب کفایه. حالا فرضی شیخ گفته برای مصادیق، صاحب کفایه گفته برای مفهوم، اصلاً می‌گوید وضع نشده است! می‌خواهد مصادیق باشد یا مفهوم. وقتی می‌گوید «افعل»، وقتی می‌گوید «قم»، این ایجاد می‌کند یک نسبتی را ما بین مبدأ که قیام باشد و شخص مقابل، «قم» یعنی تو. ایجاد می‌کند، خطار نیست در آن. وضع به معنای خطار است. اسماء و افعال را قبول دارد خطاری است، مرحوم صاحب کفایه. عرض کردم این توضیحاتش در محل خودش گذشت، دیگر تکرار نکنیم. این مطلب را، اصل مطلب را مرحوم آقای شیخ محمدتقی اصفهانی در حاشیه‌ی معالم، هدایة المسترشدين دارد اصل این مطلب برای هدایة المسترشدين است. ایشان ظاهراً اولین کسی است که این مطلب را گفته است. لکن ایشان این مطلب را در یاء نداء گفته است، که «یا» در نداء وضع نشده است، برای ایجاد است. می‌گوییم «یا زید»، ببینید، «یا»، «یا» که می‌گوییم، «یا زید» صدا می‌کنیم، با این «یا» ایجاد نداء می‌کنیم، نه این که «یا» وضع شده برای نداء. دقت کردید چه شد؟ مرحوم هدایة المسترشدين قائل است که «یا» برای خطار نیست، معنایی را به ذهن نمی‌آورد، وضع نشده است، روشن شد؟ «یا» ایجاد معنای نداء می‌کند. مرحوم نائینی این حرف ایشان را گرفت، در تمام حروف برد این حرف مرحوم هدایة المسترشدين را گرفت و در تمام حروف مثلاً این مطلب را، دقت کردید؟ من جمله در هیئات. یعنی هیئت افعل وضع نشده است. مرحوم شیخ گفت برای مصادیق، آخوند گفت برای مفهوم. ایشان می‌گوید هیچ کدام. چرا؟ چون ایشان معنای حرفی را وضع نمی‌داند. نه هیئت، نه مفهوم، نه مصادیق. معنای حرفی را معنای هیئت را ایجاد می‌داند.

وقتی می‌گوید «قم»، ایجاد، ببینید، ایجاد این نسبت می‌کند، با «قم» ایجاد این، نه این که «قم» دلالت می‌کند، «قم» دلالت نمی‌کند، ایجاد این نسبت می‌کند بین شخص و بین مبدأ، یعنی بین شما و مبدأ که قیام باشد. این نسبت را ایقاع می‌کند، آن نسبت این است که نسبت آمری که امر می‌کند. این نسبت ایجاد می‌شود، ایقاع می‌شود. ولذا می‌فرماید: «بالنسبة الإيقاعية»، این نسبت، نسبت ایقاعی است، خطاری نیست. ایشان معنای حرفی را خطاری نمی‌دانند. این مبنای صاحب کفایه است و در محالش توضیح دادیم که این مطلب ایشان درست نیست، معنای حرفی هم مثل معنای اسمی خطاری است، ایجاد نیست. لکن مشکل، یک نحو تفسیر دیگری باید ارائه بشود، این که به اصطلاح ارائه شده، این تفسیر درست نیست و ریشه‌ی اشکال را هم شاید فردا ان شاء الله اجمالاً بگوییم. ما خیال می‌کردیم مطلب تمام بشود که نشد، باشد برای فردا ان شاء الله.